اَلْحَمْدُ للهِِ الَّذى لا یَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقائِلُونَ وَ لا یُحْصی نَعْماءَهُ الْعادُّونَ وَلا یُؤَدّی حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ. اَلَّذى لا یُدْرِکُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لا یَنالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، اَلَّذى لَیْسَ لِصِفَتِهِ حَدّ مَحْدود، وَ لا نَعْت مَوْجُود، و لا وَقْت مَعْدُود، وَ لا اَجَل مَمْدود، فَطَرَ الْخَلائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَشَرَ الرِّیاحَ بِرَحْمَتِهِ وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیَدانَ أرْضِهِ.

ستايش مخصوص خداوندى است که ستايشگران هرگز به مدح و ثناى او نمى رسند و حسابگران (زبردست) هرگز نعمتهايش را شماره نمى کنند و تلاشگران هرگز قادر به اداى حقّ او نيستند. همان خدايى که افکار بلند و ژرف انديش، کنه ذاتش را درک نکند و غوّاصان هوشمند (درياى علوم و دانش ها) دسترسى به کمال هستى اش پيدا ننمايند، همان کسى که براى صفاتش حدّى نيست و توصيفى براى بيان اوصافش وجود ندارد و نه وقت معيّنى و نه سرآمد مشخّصى براى ذات پاک اوست. مخلوقات را با قدرتش آفريد و بادها را با رحمتش به حرکت درآورد و گسترش داد و لرزش و اضطراب زمين را به وسيله کوه ها آرام ساخت.

اَوَّلُ الدّینِ مَعْرِفَتُهُ وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدیقُ بِهِ وَ کَمالُ التَّصْدیقِ بِهِ تَوْحیدُهُ وَ کَمالُ تَوْحیدِهِ الاِخْلاصُ لَهُ وَ کَمالُ الاِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفاتِ عَنْهُ لِشَهادَةِ کُلِّ صِفَة أنَّها غَیْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهادَةِ کُلِّ مَوْصُوف أنَّهُ غَیْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللهُ سُبْحانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ وَ مَنْ ثنّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ اَشارَ اِلَیْهِ وَ مَنْ اَشارَ اِلَیْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ.

سرآغاز دين، معرفت و شناخت اوست و کمال معرفتش تصديق به ذات پاک اوست و کمال تصديق به او همان توحيد اوست و کمال توحيدش، اخلاص براى اوست و کمال اخلاص براى او، نفى صفات ممکنات از اوست چرا که هر صفتى (از اين صفات) گواهى مى دهد که غير از موصوف است و هر موصوفى (از ممکنات) شهادت مى دهد که غير از صفت است، پس هر کس خداوند سبحان را (با صفاتى همچون صفات مخلوقات) توصيف کند او را با امور ديگرى قرين ساخته و آن کس که او را با چيز ديگرى قرين کند دوگانگى در ذات او قائل شده و کسى که دوگانگى براى او قائل شود اجزايى براى او پنداشته و هر کس براى او اجزايى قائل شود به راستى او را نشناخته است و کسى که او را نشناسد به او اشاره مى کند و هر کس به او اشاره کند او را محدود شمرده و هر کس او را محدود بداند او را به شمارش درآورده است (و در وادى شرک سرگردان شده است)!

وَ مَنْ قالَ «فیمَ»؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قالَ «عَلامَ»؟ فَقَدْ اَخْلى مِنْهُ. کائِن لا عَنْ حَدَث، مَوْجُود لا عَنْ عَدَم، مَعَ کُلِّ شَیْء لا بِمُقارَنَة، وَ غَیْرُ کُلَّ شَیْء لا بِمُزایَلَة، فاعِل لا بِمَعْنى الْحَرَکاتِ وَ الآلَةِ، بَصیر اِذْ لا مَنْظُورَ اِلَیْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّد اِذْ لا سَکَنَ یَسْتَأنِسُ بِهِ وَ لا یَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ.

**«و هر کس بگويد خدا در چيست؟ او را در ضمن چيزى پنداشته و هر کس بپرسد بر روى چه قرار دارد؟ جايى را از او خالى دانسته. همواره بوده است و از چيزى به وجود نيامده. وجودى است که سابقه عدم براى او نيست. با همه چيز همراه است، امّا نه اين که قرين آن باشد و با همه چيز مغاير است، امّا نه اين که از آن بيگانه و جدا باشد. او انجام دهنده (هرکارى) است، امّا نه به آن معنا که حرکات و ابزارى داشته باشد.  
بيناست حتّى در آن زمانى که موجود قابل رؤيتى از خلقش وجود نداشته است. يگانه و تنهاست زيرا کسى نيست که با او انس گيرد و از فقدانش ناراحت و متوحّش شود».**

أنْشَأ الْخَلْقَ إنْشاءً وَ ابْتَدأهُ اِبْتِداءً بِلا رَوِیَّة أجالَها وَلا تَجْرِبَة اسْتَفادَها وَلا حَرَکَة أحْدَثَها وَلا هَمامَةِ نَفْس اضْطَرَبَ فیها أحالَ الاَشیاءَ لاَوْقاتِها وَلاَمَ بَیْنَ مُخْتَلِفاتِها وَ غَرَّزَ غَرائِزَها و ألْزَمَها أشْباحَها عالِماً بِها قَبْلَ ابْتِدائِها مُحیطاً بِحُدُودِها وَ انْتِهائِها عارِفاً بِقَرائِنِها وَ أحْنائِها.

آفرينش را بدون نياز به انديشه و فکر و استفاده از تجربه و بى آن که حرکتى ايجاد کند و درباره تصميمى بينديشد ايجاد کرد و آغاز نمود. خلقت هر موجودى را به وقت خاصّش موکول کرد موجودات گوناگون را با يکديگر التيام داد و به هر کدام طبيعتى مخصوص و غريزه اى ويژه بخشيد و صفات ويژه آنها را همراهشان ساخت و پيش از آن که آنها را بيافريند از همه آنها آگاه بود و به حدود و پايان آنها احاطه داشت و از جميع لوازم و تمام جوانب آنها باخبر بود.

ثُمَّ اَنشَاَ ـ سُبْحانَهُ ـ فَتْقَ الاَجواءِ وَ شَقَّ الاَرْجاءِ وَ سَکائِکَ الْهَواءِ

سپس خداوند سبحان طبقات جوّ را از هم گشود و اطراف آن را باز کرد و فضاهاى خالى ايجاد نمود!

فَاَجْرى فیها ماءً مُتلاطِماً تَیّارُهُ مُتَراکِماً زَخّارُهُ، حَمَلَهُ عَلى مَتْنِ الرّیحِ العاصِفَة وَ الزَّعْزَعِ القاصِفَة، فَاَمَرَها بِرَدِّهِ، وَ سَلَّطَهَا عَلَى شَدِّهِ، وَ قَرَنَها اِلَى حَدِّهِ، الهَواءُ مِنْ تَحْتِها فَتیق، وَ الْماءُ مِنْ فَوْقِها دَفیق.

سپس خداوند در آن (فضاى عظيم) آبى جارى ساخت که امواج متلاطم و متراکم داشت و آن را بر پشت تندبادى شديد و طوفانى کوبنده و شکننده سوار کرد سپس باد را به بازگرداندن آن امواج فرمان داد و بر نگهداريش مسلّط ساخت و تا حدّى که لازم بود، آن دو را با هم مقرون ساخت، فضاى خالى در زير آن گشوده شده بود و آب در بالاى آن در حرکت سريع قرار داشت.

ثُمَّ اَنْشَأ سُبْحانَهُ ریحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّها وَ أدامَ مُرَبَّها وَ أعْصَفَ مَجْراها وَ أبْعَدَ مَنْشَأها فَأمَرَها بِتَصْفیقِ الْماءِ الزَّخّارِ وَ إثارَةِ مَوْجِ الْبِحارِ فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقاءِ وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَها بِالْفَضاءِ. تَرُدُّ أوَّلَهُ اِلى آخِرِهِ وَ ساجیَهُ اِلى مائِرِهِ حتّى عَبَّ عُبابُهُ وَرَمى بالزَّبَدِ رُکامُهُ فَرَفَعَهُ فی هَواء مُنْفَتِق وَجَوٍّ مُنْفَهِق فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَموات جَعَلَ سُفْلاهُنَّ مَوْجاً مَکْفُوفاً وَ عُلْیاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ سَمْکاً مَرْفُوعاً بِغَیْرِ عَمَد یَدْعَمُها وَلا دِسار یَنْظِمُها ثُمَّ زَیَّنَها بِزینَةِ الْکَواکِبِ وَ ضیاءِ الثَّواقِبِ وَ أجْرى فیها سِراجاً مُسْتَطیراً وَ قَمَراً مُنیراً فی فَلَک دائِر وَ سَقْف سائِر وَ رَقیم مائِر.

سپس خداوند پاک و منزّه، طوفانى برانگيخت که کار آن متلاطم ساختن آب و در هم کوبيدن امواج بود، طوفان به شدّت مىوزيد و از نقطه اى دور، سرچشمه مى گرفت. پس به آن فرمان داد که آبهاى متراکم را بر هم زند و امواج درياها را به هر سو بفرستد! در نتيجه، همچون مشک سقّايى آنها را به هم زد و با همان شدّت که در فضا مىوزيد، به آن امواج حملهور شد. آغازش را بر آخرش فرو مى ريخت و قسمتهاى ساکن آن را به امواج متحرّک پيوند مى داد. تا آبها روى هم انباشته شد و همچون قلّه کوه بالا آمد و امواج، کفهايى را بيرون فرستاد و در هواى باز و جوّى وسيع، پراکنده ساخت و از آن هفت آسمان را پديد آورد. آسمان پايين را همچون موج مهار شده اى قرار داد و آسمان برترين را همچون سقفى محفوظ و بلند. بى آن که ستونى براى نگاهدارى آن باشد و نه ميخ هايى که آن را ببندد. سپس آسمان پايين را به وسيله کواکب و نور ستارگان درخشنده زينت بخشيد و چراغى روشنى بخش و ماهى نورافشان در آن به جريان انداخت، در مدارى متحرّک و سقفى گردان و صفحه اى جنبده.

ثُمَّ اَنْشَأ سُبْحانَهُ ریحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّها وَ أدامَ مُرَبَّها وَ أعْصَفَ مَجْراها وَ أبْعَدَ مَنْشَأها فَأمَرَها بِتَصْفیقِ الْماءِ الزَّخّارِ وَ إثارَةِ مَوْجِ الْبِحارِ فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقاءِ وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَها بِالْفَضاءِ. تَرُدُّ أوَّلَهُ اِلى آخِرِهِ وَ ساجیَهُ اِلى مائِرِهِ حتّى عَبَّ عُبابُهُ وَرَمى بالزَّبَدِ رُکامُهُ فَرَفَعَهُ فی هَواء مُنْفَتِق وَجَوٍّ مُنْفَهِق فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَموات جَعَلَ سُفْلاهُنَّ مَوْجاً مَکْفُوفاً وَ عُلْیاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ سَمْکاً مَرْفُوعاً بِغَیْرِ عَمَد یَدْعَمُها وَلا دِسار یَنْظِمُها ثُمَّ زَیَّنَها بِزینَةِ الْکَواکِبِ وَ ضیاءِ الثَّواقِبِ وَ أجْرى فیها سِراجاً مُسْتَطیراً وَ قَمَراً مُنیراً فی فَلَک دائِر وَ سَقْف سائِر وَ رَقیم مائِر.

سپس خداوند سبحان، مقدارى خاک از قسمتهاى سخت و نرم زمين و بخشهاى شيرين و شوره زار گردآورد و آب بر آن افزود و آن را با رطوبت آميخت تا به صورت موجودى چسبناک درآمد و از آن صورتى آفريد که داراى خميدگيها و پيوندها و اعضا و مفاصل بود. سپس آن را سفت و جامد کرد تا خود را نگهدارد و صاف و محکم و خشک ساخت و اين حال تا وقت معيّن و سرانجام معلومى ادامه يافت. سپس از روح خود در او دميد و به صورت انسانى درآمد داراى نيروهاى عقلانى که او را در جهات مختلف به حرکت وا مى دارد و فکرى که به وسيله آن (در موجودات مختلف) تصرّف مى نمايد و اعضايى که آنها را به خدمت مى گيرد و ابزارى که براى انجام مقاصدش آنها را زير و رو مى کند و شناختى که به وسيله آن حق را از باطل جدا مى سازد و طعمهاى مختلف و بوهاى گوناگون و رنگها و اجناس مختلف را از يکديگر باز مى شناسد، اين در حالى است که او را معجونى از رنگ هاى مختلف و ترکيبى از اشياى همسان و نيروهاى متضاد و اخلاط مختلف از حرارت و برودت و رطوبت و خشکى قرار داد.

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحانَهُ مِنْ حَزْنِ الاَرْضِ وَ سَهْلِها، و عَذْبِها وَ سَبَخِها، تُرْبَةً سَنَّها بِالْماءِ حتّى خَلَصَتْ، وَ لاطَها بَالْبَلَّةِ حَتّى لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْها صُورَةً ذاتَ اَحْناء وَ وُصُول، وَ اَعْضاء وَ فُصُول، اَجْمَدَها حَتَّى اسْتَمْسَکَتْ، وَ اَصْلَدها حَتّى صَلْصَلَتْ لِوَقْت مَعْدُود، وَ اَجَل مَعْلُوم، ثُمَّ نَفَخَ فیها مِنْ رُوحِهِ، فَمَثُلَتْ اِنْساناً ذا اَذْهان یُجیلُها، وَ فِکَر یَتَصَرَّفُ بِها، وَ جَوارِحَ یَخْتَدِمُها وَ اَدَوات یُقَلِّبُها وَ مَعْرِفَة یَفْرُقُ بِها بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ وَ الاَذْواقِ وَ الْمَشامِّ وَ الاَلْوان وَ الاَجْناسِ، مَعْجُوناً بِطینَةِ الاَلْوانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَ الاَشْباهِ الْمُؤتَلِفَةِ وَ الاَضْدادِ الْمُتَعادِیَةِ، وَ الاَخْلاطِ المُتَبایِنَةِ مِنَ الحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ الْبَلَّةِ وَ الْجُمُودِ.

خداوند سبحان از فرشتگان خواست تا وديعه اى را که نزد آنها بود ادا کنند و پيمانى را که با او درباره سجود براى آدم و خضوع براى بزرگداشت او بسته بودند عمل نمايند و فرمود: براى آدم سجده کنيد همه سجده کردند جز ابليس که خشم و غضب و کبر و نخوت او را فرا گرفت و شقاوت و بدبخى بر وى غلبه کرد، به آفرينش خود افتخار نمود و خلقت آدم را از گِل خشکيده، سبک شمرد. خداوند خواسته او را پذيرفت چرا که مستحقّ غضب الهى بود و مى خواست امتحان را بر بندگان تمام کند و وعده اى را که به او داده بود، تحقّق بخشد. فرمود: تو از مهلت داده شدگانى (نه تا روز قيامت بلکه) تا روز و وقت معيّنى.

ثُمَّ اَسْکَنَ سُبْحانَهُ آدَمَ داراً اَرْغَدَ فیها عَیْشَهُ وَ آمَنَ فیها مَحَلَّتَهُ وَ حَذَّرَهُ اِبْلیسَ وَ عَداوَتَهُ فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفاسَةً عَلَیْهِ بِدارِ الْمُقامِ وَ مُرافَقَةِ الاَبْرارِ فَباعَ الْیَقینَ بِشَکِّهِ وَ الْعَزیمَةَ بِوَهْنِهِ وَ اسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلا وَ بِالاِغْتِرارِ نَدَماً ثُمَّ بَسَطَ اللهُ سُبْحانَهُ لَهُ فى تُوْبَتِهِ وَلَقّاهُ کَلِمَةَ رَحْمَتِهِ وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ اِلى جَنَّتِهِ وَ اَهْبَطَهُ اِلى دارِ البَلیَّةِ وَ تَناسُلِ الذُّرِّیَّةِ.

سپس خداوند سبحان، آدم را در خانه اى سکنى بخشيد که زندگيش را در آن پر نعمت و گوارا کرده بود و جايگاه او را امن و امان ساخته بود و او را از ابليس و عداوت و دشمنيش بر حذر داشت، ولى (سرانجام) دشمنش او را فريب داد، چرا که بر او حسادت مي ورزيد و از اين که او در سراى پايدار و همنشين با نيکان است سخت ناراحت بود.  
آدم يقين خود را به شک و ترديد او فروخت و تصميم راسخ را با گفته سُست او مبادله کرد، و به خاطر همين موضوع، شادى خود را به ترس و وحشت مبدّل ساخت و فريب شيطانى براى او پشيمانى به بار آورد، سپس خداوند سبحان دامن توبه را براى او گسترد و کلمات رحمتش را به او القا نمود و وعده بازگشت به بهشتش را به او داد و او را به سراى آزمايش (دنيا) و جايگاه توالد و تناسل فرو فرستاد.

ثُمَّ اَسْکَنَ سُبْحانَهُ آدَمَ داراً اَرْغَدَ فیها عَیْشَهُ وَ آمَنَ فیها مَحَلَّتَهُ وَ حَذَّرَهُ اِبْلیسَ وَ عَداوَتَهُ فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفاسَةً عَلَیْهِ بِدارِ الْمُقامِ وَ مُرافَقَةِ الاَبْرارِ فَباعَ الْیَقینَ بِشَکِّهِ وَ الْعَزیمَةَ بِوَهْنِهِ وَ اسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلا وَ بِالاِغْتِرارِ نَدَماً ثُمَّ بَسَطَ اللهُ سُبْحانَهُ لَهُ فى تُوْبَتِهِ وَلَقّاهُ کَلِمَةَ رَحْمَتِهِ وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ اِلى جَنَّتِهِ وَ اَهْبَطَهُ اِلى دارِ البَلیَّةِ وَ تَناسُلِ الذُّرِّیَّةِ.

خداوند سبحان، از فرزندان آدم پيامبرانى برگزيد و از آنها پيمان گرفت که وحى الهى را به خوبى حفظ کنند و امانت رسالت را به مردم ابلاغ نمايند، اين در زمانى بود که اکثر مردم پيمانى را که خداوند از آنها گرفته بود دگرگون ساختند و همتا و شريکان، براى او قرار دادند و شياطين، آنها را از معرفت خداوند بازداشتند و از عبادت او جدا کردند، به اين دليل خداوند، پيامبرانش را در ميان آنها مبعوث کرد و رسولان خود را پى در پى به سوى آنان فرستاد تا پيمان فطرت را از آنها مطالبه کنند و نعمتهاى فراموش شده الهى را به آنان يادآورى نمايند و با ابلاغ دستورات او حجّت را بر آنها تمام کنند و گنجهاى پنهانى عقلها را براى آنها آشکار سازند و قدرت خدا را به آنها نشان دهند، از جلمه: سقف برافراشته آسمان که بر فراز آنهاست و گاهواره زمين که در زير پاى آنها نهاده شده و وسايل زندگى که حيات به آنها مى بخشد و سرآمدهاى عمر که آنان را فانى مى سازد و مشکلات و رنجهايى که آنان را پير مى کند و حوادثى که پى در پى بر آنان وارد مى شود. و خداوند سبحان هيچ گاه جامعه بشرى را از پيمان مرسل، يا کتاب آسمانى، يا دليلى قاطع، يا راهى روشن خالى نگذارده است، پيامبرانى که کمى نفراتشان و فزونى دشمنان و تکذيب کنندگانشان، آنها را از انجام وظايف، باز نمى داشت، پيامبرانى که بعضى به ظهور پيامبرى آينده بشارت مى دادند و بعضى از طريق پيامبر پيشين شناخته شده بودند و به اين ترتيب قرنها گذشت و روزگاران، سپرى شد، پدران رفتند و فرزندان، جانشين آنان شدند.

اِلى اَنْ بَعَثَ اللهُ سُبْحانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ لاِنْجازِ عِدَتِهِ وَ اِتْمامِ نُبُوَّتِهِ مَاْخُوذاً عَلَى الْنَبییّنَ میثاقُهُ مَشْهُورَةً سِماتُهُ، کَریماً میلادُهُ، وَ اَهْلُ الاَرْضِ یَومَئِذ مِلَل مُتَفَرِّقَة وَ اَهْواء مَنْتَشِرَة وَ طَرائِقُ مُتَشَتِّتة، بَیْنَ مُشَبِّه للهِ بِخَلْقِهِ اَوْ مُلْحِد فِى اسْمِهِ اَوْ مُشیر اِلى غَیْرِهِ، فَهَداهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلالَةِ وَ اَنْقَذَهُمْ بِمَکانِهِ مِنْ الْجَهالَةِ. ثُمَّ اخْتارَ سُبْحانَهُ لِمُحمَّد صَلَّى الله عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ لِقائَهُ، وَرَضِىَ لَهُ ما عِنْدَهُ، وَاَکْرَمَهُ عَنْ دارِ الدُّنْیا وَ رَغِبَ بِهِ عَنْ مَقام البَلْوى، فَقَبَضَهُ اِلَیْهِ کَریماً صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ خَلَّفَ فیکُمْ ما خَلَّفَتِ الاَنْبیاءُ فى اُمَمها اِذْ لَمْ یَتْرُکُوهُمْ هَمَلا بِغَیْرِ طَریق واضِح وَلا عَلَم قائم.

(اين وضع همچنان ادامه داشت) تا اين که خداوند سبحان محمّد رسول الله(صلى الله عليه وآله)را براى وفاى به عهد خويش و کامل کردن نبوّتش مبعوث کرد. اين در حالى بود که از همه پيامبران، پيمان درباره او گرفته شده بود (که به او ايمان بياورند و بشارت ظهورش را به پيروان خويش بدهند) و در حالى که نشانه هايش مشهود و ميلادش ارزنده بود و در آن روز مردم زمين، داراى مذاهب پراکنده و افکار ضدّ و نقيض و راه ها و عقايد پراکنده بودند: گروهى خدا را به مخلوقاتش تشبيه مى کردند و گروهى نام او را بر بتها مى نهادند و بعضى به غير او اشاره و دعوت مى نمودند، امّا خداوند آنها را به وسيله آن حضرت از گمراهى رهايى بخشيد و با وجود پربرکتش، آنان را از جهالت نجات داد.  
سپس خداوند سبحان، لقاى خويش را براى محمّد انتخاب کرد و آنچه را نزد خود داشت براى او پسنديد و او را با رحلت و انتقال از دار دنيا به سراى آخرت گرامى داشت و از گرفتارى در چنگال مشکلات نجات بخشيد. آرى در نهايت احترام او را قبض روح کرد، درود خدا بر او و آلش باد! او هم، آنچه را انبياى پيشين براى امّت خود به يادگار گذارده بودند، در ميان شما به جاى نهاد چرا که آنها هرگز امّت خود را بى سرپرست و بى آن که راهى روشن در پيش پايشان بنهند و پرچمى برافراشته نزد آنان بگذارند، رها نمى کردند.

کِتابَ رَبِّکُمْ فیکُمْ: مُبَیِّناً حَلالَهُ وَ حَرامَهُ و فَرائِضَهُ وَ فَضائِلَهُ وَ ناسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ وَرُخَصَهُ وَ عَزائِمَهُ وَ خاصَّهُ وَ عِبرَهُ وَ اَمْثالَهُ وَ مُرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ وَ مُحْکَمَهُ وَ مُتَشابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ وَ مُبَیِّناً غَوامِضَهُ، بَیْنَ مَأخُوذ میثاقُ عِلْمِهِ وَ مُوَسَّع عَلَى الْعِبادِ فى جَهْلِهِ وَ بَیْنَ مُثْبَت فِى الْکِتابِ فَرْضُهُ وَ مَعْلُوم فِى السُّنَّةِ نَسْخُهُ وَ واجِب فِى السُّنَّةِ اَخْذُهُ وَ مُرخَّص فِى الْکِتابِ تَرْکُهُ وَ بَیْنَ واجِب بِوَقْتِهِ وَ زائِل فى مُسْتَقْبَلِهِ وَ مُبایَن بَیْنَ مَحارِمِهِ مِنْ کَبیر اَوْعَدَ عَلَیْهِ نیرانَهُ اَوْ صَغیر اَرْصَدَ لَهُ غُفْرانَهُ وَ بَیْنَ مَقْبُول فى اَدْناهُ وَ مُوَسَّع فى اَقْصاهُ.

او (پيامبر اسلام) کتاب پروردگار شما را در ميانتان به يادگار گذاشت در حالى که حلال و حرام خدا و واجبات و مستحبّاتش را بيان کرده بود و همچنين ناسخ و منسوخ آن و مباح و ممنوع آن را روشن نمود، خاص و عام آن را توضيح داد و پندها و مثلهايش را روشن ساخت و مطلق و مقيّد آن را بيان کرد و محکم و متشابه آن را معيّن فرمود و مجمل آن را تفسير و غوامض و پيچيدگيهايش را (با سخنان مبارکش) تبيين نمود اين در حالى بود که معرفت و فراگيرى بخشى (مهم) از آن (بر همه واجب بود و) پيمانش از همه گرفته شده بود و بخش ديگرى، ناآگاهى از آن براى بندگان مجاز بود (مانند حروف مقطّعه قرآن که به صورت اسرارآميزى ذکر شده است) و در حالى بود که قسمتى از آن در اين کتاب الهى (براى مدّت محدودى) واجب شده و نسخ آن در سنّت پيامبر معلوم گشته بود و نيز احکامى بود که در سنّت پيامبر(صلى الله عليه وآله) عمل به آن واجب بود ولى در کتاب خدا ترک آن اجازه داده شده بود و احکامى که در بعضى از اوقات، واجب ولى در زمان بعد زايل شده بود. اينها همه در حالى است که انواع محرمات آن از هم جدا شده، از گناهان کبيره اى که خداوند وعده آتش خود را بر آن داده تا گناهان کوچکى که غفران و آمرزش خويش را براى آن مهيّا ساخته است و نيز احکامى که انجام کمش مقبول و مراتب بيشترش مجاز و مردم از جهت آن در وسعت بودند (آرى خداوند چنين کتابى را با اين جامعيّت و وسعت و دقّت بر پيامبرش نازل کرد و او بعد از رحلتش آن را در ميان امّت به يادگار گذارد).

وَ فَرَضَ عَلَیْکُمْ حَجَّ بَیْتِهِ الْحَرامِ الَّذى جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلاَنامِ یَرِدُونَهُ وُرُودَ الاَنْعامِ وَ یَاْلَهُونَ اِلَیْهِ وَلُوهَ الْحَمامِ وَ جَعَلَهُ سُبْحانَهُ عَلامَةً لِتَواضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَ اِذْعانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَ اخْتارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمّاعاً اَجابُوا اِلَیْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقوا کَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَواقِفَ اَنْبیائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلائِکَتِهِ الْمُطیفینَ بِعَرْشِهِ، یُحْرِزُونَ الاَرْباحَ فى مَتْجَرِ عِبادَتِهِ وَ یَتَبادَرُون عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحانَهُ و تَعالى لِلاِسْلامِ عَلَماً وَ لِلْعائِذینَ حَرَماً فَرَضَ حَقَّهُ وَ اَوْجَبَ حَجَّهُ وَ کَتَبَ عَلَیْکُمْ وِفادَتَهُ فَقالَ سُبْحانَهُ: وللهِعَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلا وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللهَ غَنیّ عَنِ الْعالَمینَ.

(خداوند) حجّ بيت الله الحرام (خانه گرامى و محترمش) را بر شما واجب کرده است، همان خانه اى که آن را قبله مردم قرار داده است که همچون تشنه کامانى که به آبگاه مى روند به سوى آن مى آيند و همچون کبوتران به آن پناه مى جويند.  
خداوند، حج را علامت فروتنى در برابر عظمتش قرار داده و نشانه اى از اعتراف به عزّتش و از ميان خلق خود، شنوندگانى را برگزيده که دعوت او را اجابت کرده و سخنانش را تصديق نموده اند و در جايگاه پيامبران الهى وقوف کرده و به فرشتگانى که بر گرد عرش الهى مى گردند، شبيه مى شوند. سودهاى فراوانى در اين تجارت خانه عبادت الهى به دست آورده و به سوى ميعادگاه آمرزش و مغفرتش مى شتابند. خداوند متعال اين خانه را پرچم (يا علامتى) براى اسلام قرار داده و حرم امنى براى پناه جويان. اداى حقّ آن را واجب شمرده و حجّ آن را لازم کرده، و بر همه شما زيارت خانه اش را به طور دسته جمعى مقرّر داشته و فرموده است: براى خدا بر همه مردم است که آهنگ خانه او کنند آنها که توانايى رفتن به سوى آن را دارند و هر کس کفر ورزد (و حجّ را ترک کند به خود زيان رسانده) خداوند از همه جهانيان بى نياز است.